

Analyzing the Historical Reports of “The Sedition of Ghoz” with the Approach of Narratology

Shirin Roshani¹

Ph.D Student of Persian Language & Literature, Kharazmi University

Habibollah Abbasi²

Full Professor of Persian Language & Literature, Kharazmi University

Abstract

There is an inseparable link between history and narrative. Narration makes the historical work become a text. In this research, with descriptive analytical method and narratological approach, we are trying to evaluate the quality of narration of three important historical texts of the Seljuk period: Seljuq-name Zahir al-Din Neishaburi, Rahat al-Sodour va Ayat al-Sarur Rawandi, Mosamerat Al-Akhbar va Mosayerat al-Akhyar Aqsarai by reading the historical reports of these historians. Let's explain the history of "The sedition of Ghoz, the captivity of Sanjar and the end of his work" and show which author-historian was able to turn the eventful history into a lasting historical narrative. In order to explain the level of narration in these three narratives, we have used four elements: description - place, time and characters, conflict and transition from one situation to another, completeness and having a teleological feature in the direction of the narratives and concluded that history writing in this period is weaker than other eras due to reasons such as historians' reluctance to record historical reports at the same time, Seljuk rulers' lack of support for historians, and the transition from the era of wisdom to the era of emotion and the rule of multiple ideologies during the decline of Seljuq historiography. Among these three narratives, Rawandi's narrative is more detailed than the others due to the presence of the pervasive element of suspense, and while being strongly affected by Seljuq-nameh, it has gone beyond and has arranged a detailed literary creation from the narrative with many employments. The narration of Seljuq-nameh is placed in the next order and it represents the fluidity of the narrator between the two sides of reporting

¹ shirinroshani@khu.ac.ir

² h.abbasi@khu.ac.ir

and creation, with more desire for literary creation, and the narrative of Aqsarayi is the least.

Keywords: Historical prose, Ghoz sedition, Narrative, Seljuq-Name Zahiri, Rahat al-Sodour va Ayat al-Suror Ravandi, Mosamarat Al-Akhbar va Mosayerat Al-Akhyar Aqsarayi

In Press

تحلیل گزارش‌های تاریخی رویداد فتنه‌ی غز با رویکرد روایت‌شناسی^۱

شیرین روشنی^۲

ID

دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

حبیب‌الله عباسی

ID

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

چکیده

میان تاریخ و روایت پیوندی ناگسستنی است که فیلسوفان تحلیلی تاریخ بر آن تأکید دارند. روایت باعث متن شدن اثر تاریخی میشود. در این جستار درصددیم با روش تحلیلی توصیفی و رویکرد روایت‌شناسی، روایت‌مندی سه متن تاریخی مهم دوره سلجوقی: سلجوق‌نامه ظهیرالدین نیشابوری، راحة الصدور و آیه‌السرور راوندی و مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار آقسرایبی را از رهگذر خوانش گزارش‌های تاریخی این مورخان از رخداد تاریخی «فتنه‌ی غز، اسارت و سرانجام سنجر سلجوقی» تبیین کنیم و نشان دهیم کدام نویسنده-مورخ توانسته تاریخ حادثهای و پر ماجرا را به روایت تاریخی ماندگاری تبدیل کند. برای تبیین میزان روایت‌مندی روایات سه‌گانه، از عناصر: ۱. توصیف (مکان، زمان و شخصیت‌ها)، کشمکش و گذار از یک وضعیت به وضعیتی دیگر، تمامیت و دارا بودن ویژگی غایت شناختی در جهت روایات بهره جستیم و نتیجه گرفتیم تاریخ نویسی در این دوره بنا به دلایلی از جمله عدم تمایل مورخان به ثبت گزارش تاریخی هم‌زمان، عدم حمایت حاکمان سلجوقی از مورخین، و گذار از عصر خرد به عصر عاطفه و حاکمیت ایدئولوژی در دوران افول تاریخ‌نگاری سلجوقی ضعیف‌تر از ادوار دیگر است. روایت راوندی به دلیل حضور عنصر تعلیق فراگیر، مفصل‌تر از بقیه بوده و در عین نگاه دقیق به سلجوق‌نامه از آن فراتر رفته و با استخدام‌های فراوان، از رویداد، آفرینش ادبی مفصلی ترتیب داده است. روایت سلجوق‌نامه در مرتبه بعدی قرار می‌گیرد و نمایان‌گر سیالیت راوی میان دو سویی گزارش و آفرینش، با میل بیشتر به آفرینش ادبی، و روایت آقسرایبی در کم‌ترین حد روایت‌مندی است.

کلیدواژه‌ها: نثر تاریخی، فتنه‌ی غز، روایت‌شناسی، سلجوق‌نامه ظهیری، راحة‌الصدور و آیه‌السرور راوندی، مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار آقسرایبی.

^۱ مقاله‌ی حاضر برگرفته از رساله‌ی دکتری دانشگاه خوارزمی است.

^۲ shirinroshani@khu.ac.ir

مقدمه

از همان زمان که به تعبیر اخوان ثالث، پدر جدمان «در اخم جنگلی، خمیازه‌ی کوهی، روز و شب می‌گشت یا می‌خفت» و امیر عادل «عموی مهربان تاریخ» را فرامی‌خواند تا خواب‌ها و خرافه‌های او را به رشته‌ی تحریر درآورد و در «مُدَّهَب دفترش» ثبت کند (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۸۴)، تاریخ و روایت پیوندی ناگسستنی داشته‌اند. فیلسوفان تحلیلی تاریخ نیز بر این پیوند تأکید دارند و معتقدند مورخان «گذشته را از طریق داستان‌هایی که به رویدادها مبنای تاریخی می‌دهد، سازماندهی کرده، به آن نظم و ترتیب می‌بخشند و تکه‌های متفرق و پراکنده‌ی «تاریخ- به مثابه‌ی - ثبت» وقتی به مدرک تبدیل می‌شوند که با استفاده از یک روایت عرضه شوند» (کلارک: ۱۳۹۷، ۱۲۶). هم‌چنین باید خاطرنشان کرد آن دسته از مورخان قدیم ایرانی از میان خیل انبوه مورخان قدر دیده‌اند و بر صدر نشسته که روایت برای آن‌ها نه تنها وسیله و رسانه‌ی طبیعی بوده، بلکه استعداد اصلی و تقلیل‌ناپذیر آنان نیز به شمار می‌رفته است.

به عقیده‌ی کلارک، «روایت‌مندی ضامن این امر است که بازنمایی تاریخ دارای معناست و گاه را به طلا تبدیل می‌کند» (کلارک، ۱۳۹۷: ۱۳۰). ما نیز در این جستار در صدد هستیم که عیار روایت‌مندی سه متن تاریخی مهم دوره‌ی سلجوقی را از رهگذر خوانش گزارش‌های تاریخی این مورخان از رخداد تاریخی «فتنه‌ی غز، اسارت سنجر سلجوقی و سرانجام کار او را» تبیین کنیم و نشان دهیم کدام نویسنده- مورخ توانسته تاریخ حادثه-ای و پر ماجرا را به روایت تاریخی ماندگاری تبدیل کند و راز توفیق او در این میان به چه علل و عواملی منوط بوده است.

پیشینه پژوهش

در باب تاریخ‌نویسی در دوره‌ی سلجوقیان، کتاب‌ها و مقالاتی منتشر شده که عمدتاً تلاشی برای معرفی متون بوده است. یکی از پژوهش‌های قدیمی و مشهور درباره‌ی تاریخ‌نگاری عصر سلجوقی توسط کلود کاهن انجام شده که در قالب مجموعه مقالاتی تحت عنوان: تاریخ-نگاری دوره‌ی سلجوقی توسط یعقوب آژند ترجمه و منتشر شده است. این پژوهش به جهت اشمال بر مطالب کلی و معرفی آثار عربی و اتکا به حدس و گمان،

امروزه چندان مورد توجه واقع نمی‌شود. پژوهش‌های وی بعدها مورد توجه جولی اسکات میثمی قرار گرفت و وی در کتاب: تاریخ‌نگاری فارسی، سامانیان، غزنویان و سلجوقیان، چشم‌اندازی از تاریخ‌نویسی در این ادوار را تبیین می‌کند.

از جمله تلاش‌های موشکافانه در تحلیل تاریخ-نویسی عصر سلجوقی می‌توان به کتاب تاریخ-نگاری در ایران عصر سلجوقی، نوشته‌ی ناصر صدقی اشاره کرد که در نه فصل به طور مفصل به جریان تاریخ‌نگاری در دوران سلجوقی، جایگاه کانون‌های فرهنگی از جمله خراسان، سیستان، فارس و عراق عجم در تاریخ‌نگاری دوران سلجوقی می‌پردازد. بخش دیگر پژوهش‌های مربوط به دوره‌ی سلجوقیان مقالات و تحقیقاتی را شامل می‌شود که با رویکردهای گوناگون سعی در تحلیل رویدادها و روایات آن کرده‌اند. از جمله مقاله‌ی «گونه‌های تأثیرپذیری در روایت فتنه‌ی غز با رویکرد بینامتنی»، به قلم مصطفی علیپور و حبیب‌الله عباسی که مشخصاً با رویکرد بینامتنی بر پایه‌ی محورهای سه‌گانه‌ی بینامتنی ژنت روایت فتنه‌ی غز را در *راحة الصدور* و سلجوق‌نامه تحلیل کرده‌اند. هم‌چنین مقاله‌ی «فتنه‌ی غز و سیر تبدیل آن به پشتوانه‌ی ادبی شعر فارسی»، به قلم مهدی دهرامی و مجتبی فهمی‌پور با نگرشی ادبی این رویداد را تحلیل کرده و در آن، ردپای فتنه‌ی غز را در شعر فارسی به دو صورت بهره‌گیری مستقیم و روایی، و بهره‌گیری ادبی و تصویری دنبال کرده‌اند و شواهد شعری آن را نشان داده‌اند. مقالات دیگری نیز در این باره با رویکردهای تقریباً مشابه به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند که نشان از اهمیت این رویداد در تاریخ ادبیات ما دارد. هر چند درباب روایت‌شناسی متون تاریخی و ارتباط روایت و تاریخ، مقالات متعددی نگاشته شده است، اما درباره‌ی عیار روایت‌مندی در این روایات تاکنون پژوهش مستقلی انجام نشده است.

روش^۱

به عقیده‌ی ریکور، تاریخ خصلتی روایتی دارد و ما این را پذیرفته-ایم که اساساً تاریخ آغاز تا انجام رویداد را در قالب داستان می‌ریزد (کلارک، ۱۳۹۷: ۱۳۰)، لذا بحث از میزان روایت‌مندی اهمیت می‌یابد. با این فرض، ما در این جستار در پی آنیم تا میزان «روایت‌مندی» را در روایات مختلف از رویداد تاریخی «فتنه‌ی غز و اسارت سنجر و سرانجام او را» واکاوییم تا ببینیم کدام روایت گزارش و کدام آفرینش است. در بررسی

میزان روایت‌مندی در آثار این دوره، به عواملی می‌پردازیم که در سیر روایت، عناصر پیش‌برنده و انسجام‌بخش تلقی می‌شوند. روش به کار رفته در این جستار، تحلیلی-توصیفی و با رویکرد روایت‌شناسی است. مبنای نظری جستار حاضر به طور عمده مبتنی بر نظریات جerald پرنس در باب روایت‌مندی است.

هم‌چنین، سه اثر برگزیده برای جستار حاضر، که از منابع مهم تاریخ سلجوقیان به شمار می‌روند، به ترتیب زمان تألیف عبارتند از: سلجوق‌نامه تألیف ظهیرالدین نیشابوری (۵۷۱-۵۹۰ ق.)، راحه الصدور و آیه السرور تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمدبن علی بن سلیمان بن محمد الراوندی (۵۹۹-۶۰۳ ق.)، و مسامره‌الانخبار و مسامره‌الاخیار - یا تاریخ سلاجقه- (۷۱۶-۷۳۶ ق.) تألیف خواجه کریم‌الدین محمود بن محمد آقسرایبی.

یافته‌ها

۱. تاریخ‌نگاری در عهد سلاجقه

سلاجقه از سلسله‌های بزرگ پادشاهی ایران پیش از حاکمیت مغول-اند که از قلمروی فراخی برخوردار بوده‌اند. این سلسله زمانی به قدرت می‌رسند که عصر زرین فرهنگ اسلامی به تعبیر ریچارد فرای، رنسانس اسلامی به قول آدامز سوئیسی و ساختار ساختارها و عقلانیت ایرانی و اسلامی به تعبیر شفیعی کدکنی، رو به افول نهاد و گفتمان معتزلی جای خود را به گفتمان اشعری داد، به‌ویژه از زمانی که خواجه نظام‌الملک طوسی که یار و یاور اشاعره و شافعی‌ها بود به جای عمیدالملک کندری که به مذهب حنفی و معتزله گرایش داشت، بر منصب وزارت سلاجقه نشست و زمام اداره‌ی حکومت را به دست گرفت و کرد آنچه را نمی‌باید می‌کرد و به تعبیر عابد الجابری پس از آن عقل حقیقی منعزل شد و عقل فقهی سیطره پیدا کرد (الجابری، ۱۳۸۹: ۴۲۶).

نظام سیاسی سلجوقیان در ایران در چندین مرحله پا گرفت: مرحله‌ی اول، مرحله‌ی فتوحات و شکل‌گیری نظام سیاسی نیمه متمرکز بوده که از ۴۳۱ ق. تا پایان سلطنت طغرل در ۴۵۵ ق. را شامل می‌شود. مرحله‌ی دوم، دوره‌ی اصلاحات گسترده‌ی اداری و نظامی و مصادف با وزارت خواجه نظام‌الملک بود و دوره‌ی بعدی، مرحله‌ی تجزیه‌ی نظام سیاسی و در نتیجه بازگشت به سنت‌های قبیله‌ای بوده است (صدقی، ۱۳۹۷: ۴۷-).

۵۵). تاریخ‌نگاری سلجوقی بیشتر منحصر به دوره‌ی سوم حیات سیاسی نظام سلجوقیان در ایران است. آنان با وجود موفقیت‌ها و حوادث متعدد در طول دوران طولانی حکومت از داشتن مورخان درباری بی بهره بودند. برخلاف آل بویه و غزنویان که وقایع‌نگارانی داشتند، حوادث دوران استقرار حکومت سلجوقی را هیچ مورخ معاصر ثبت نکرده است. با این حال بعد از مرگ ملکشاه سلجوقی (۴۸۵ ق.)، آثاری درباره‌ی تاریخ سلجوقیان به فارسی و عربی نوشته شد (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۸۴). با توجه به ویژگی‌های تاریخ‌های دوران اولیه‌ی سلجوقی، تاریخ‌نگاری در این دوران به صورت عمده از نوع تاریخ‌نگاری اندیشیده است. این امر در سیر مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و البته تحلیل روند روایت‌پردازی تاریخی فارسی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ در طول دوران غزنویان یا دوران حاکمیت مغول، مورخانی زنده شاهد عینی قسمت عمده‌ای از حوادث بوده و آنها را به صورت اصیل و دست اول و بی واسطه ثبت کرده‌اند؛ ولی حوادث دوران سلجوقی با واسطه نقل و روایت شده‌اند. این که چرا از نخستین رد پاهای سلجوقیان در تاریخ چیزی جز اشارات پراکنده باقی نمانده، به موضوعات مختلفی مرتبط است: خاندان‌های حکومتی در بدو فرمانروایی و در طول دوران استمرار حاکمیت خود، همواره سعی در تثبیت و ترویج اصالت خاندان خود داشته و برای این مهم در طول تاریخ همیشه دست به دامان وقایع‌نگاران و مورخان بوده‌اند. از دیگر دلایل غیبت تاریخی در دوران اولیه سلجوقیان، عدم تمایل غزنویان به ثبت فتوحات آل سلجوق است. لازم به یادآوری است که پس از شکست دندانقان، غزنویان به خدمت سلجوقیان درآمدند و این موضوع، به کینه‌ای سیاسی و تاریخی مبدل شده بود که مانع ثبت پیروزی‌های سلجوقیان می‌شد. از سوی دیگر، نبود ثبات سیاسی و اجتماعی و نظم عمومی، خود از دلایل مهم نبود تاریخ‌نگاری در دوران اولیه سلجوقیان است (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۸۴). ضمناً سلاجقه در مقایسه با حکومت‌های دیگر، چندان علاقه‌ای به حمایت از آفرینش‌های ادبی نداشتند. مجموعه‌ی این عوامل و ناآگاهی سلجوقیان به این امر که لازمه‌ی تخلید، تاریخ‌نگاری منسجم هم زمان است، باعث شد تا تاریخ‌های دست اول هیچ‌گاه آفریده نشوند. این موضوع خود موجب شد تا تغییر چشمگیری در حوزه‌ی تاریخ‌نویسی ایجاد نشود و تفاوت عمده همان استمرار بیشتر شیوه‌ی تاریخ‌نگاری اندیشیده دانسته شود. در یک نگاه کلی، جریان تاریخ‌نگاری از دوران شکوفایی غزنوی، وارد دوران شکاف و افول دوران

سلجوقی می‌شود. این جریان در دوران بعدی - حاکمیت مغول - مجدد رو به رشد می‌گذارد و ما شاهد آفرینش‌های ادبی برجسته در دوران اخیر هستیم.

۲. روایت‌مندی

در تعریفی تقلیل‌گرا از روایت که آن را نوعاً از غیرروایت مستثنی می‌کند، همواره مؤلفه‌هایی مطرح می‌شود از جمله: وقایع متوالی و به هم پیوسته، افراد برجسته‌سازی شده، و فرآیند گذر از بحران به حل بحران (تولان، ۱۳۹۳، ۲۰). روایت‌مندی به طور مستقیم وابسته به این عناصر روایت است و شامل آن عناصری است که یک روایت را می‌سازد؛ به بیان دیگر، عواملی که سبب می‌شود تا رویداد به شکل داستان نقل شود. بحث این که چه چیزی روایت را شکل می‌دهد و چه چیزی خیر، همان موضوع روایت‌مندی است. روایت‌های گوناگون، میزان روایت‌مندی متفاوتی دارند. نظریه‌پردازان روایت هرکدام با توجه به ابعاد و جنبه‌های متفاوت روایت، عوامل متعددی را برای بررسی میزان روایت‌مندی معرفی می‌کنند. این عوامل در میان نظریه‌پردازان ساختارگرا - همچون جerald پرینس، ناظر بر ساختار شکل‌دهنده روایات مطرح می‌شود؛ در حالی که در میان نظریه‌پردازان فراساختارگرا، روایت‌مندی بر اساس جریان ساختار و گفتمان (عوامل درونی و بیرونی) تحلیل می‌شود. عواملی که به آن‌ها اشاره می‌کنیم بر اساس نظریه روایت و عوامل مؤثر بر روایت‌مندی به تصریح جerald پرینس، به شرح زیر هستند:

۱.۲. توصیف منجر به اطناب و ایجاد تعلیق: رویدادهای منفرد و مشخص، بیش از رویدادهای نامنفرد و نامشخص به روایت‌مندی یاری می‌رسانند. تمرکز روایت بر امور خاص است نه عام و در سیر کلی، روایت از انتزاع می‌پرهیزد و به واقعیت می‌گراید (همان، ۱۵۴). در بررسی توصیف در روایات به چند تکنیک می‌پردازیم:

۱.۱.۲. زمان:

روایت جمله‌هایی را ترجیح می‌دهد که زمان فعل در آن‌ها مشخص است. جملات زمان‌دار، بیشتر در خور روایات هستند. حضور عنصر زمان در روایات تاریخی حائز اهمیت بسیار است؛ چرا که تاریخ، توالی رویدادهای زمان‌مند است. نشان دادن زمان

رویدادها در روایت، از جمله عناصر توصیفی در متن به شمار می‌رود که روایت‌مندی را تقویت می‌کند.

۲.۱.۲. مکان: مشخص بودن مکان روایت و بحث از ویژگی‌های آن، از جمله دیگر شگردهای توصیف در روایت است. هر رویداد تاریخی محصول زمان، مکان و شرایط ویژه‌ای است که تکرار نخواهد شد. برای فهم هر رویداد تاریخی به طور مجزا، باید آن‌ها را با توجه به مجموعه شرایط خاص خود شناخت. این همان تاریخ‌باوری است که با تحلیل عناصر روایت‌مندی حاصل می‌شود.

۳.۱.۲. شخصیت‌ها: روایت تاریخی شرح کنش انسان‌ها است. کنش انسان هم زمان-مند است و هم متوجه فرجام. نوع حضور کنش‌گران در روایات از جمله عناصر دیگر توصیف در روایات است. در روایات تاریخی گاهی جنبه-های فیزیکی و روانی شخصیت‌ها معرفی می‌شود. این موضوع، در پیش‌برد روایت تأثیر چشم‌گیری دارد. در درجه‌ی اول، به خودی خود منجر به اطناب است و این اطناب روایت تاریخی را به مرز خلق ادبی نزدیک‌تر می‌کند، و در درجه‌ی دوم بیانگر نگرش راوی-مورخ به رویداد است. چرا که رویداد را مستقل از کنش‌گر ندانسته و ویژگی‌های او را در رویدادهای احتمالی آینده روایت دخیل می‌داند. از دیگر فواید توصیف ویژگی‌های کنش‌گر در روایت تاریخی، ایجاد تعلیق است. تعلیق با شکل‌دهی احساس انتظار در مخاطب، روایت را از سطح به عمق برده و لذا روایت‌مندی را تقویت می‌کند.

۲.۲. کشمکش و ایجاد گذار از وضعیتی به وضعیت دیگر: روایت عبارت است از نقل رویدادها. هر چقدر در قطعه‌ای میزان رویدادهای روایت شده بیشتر باشد و به پی‌رفت‌های زمانی نسبتاً فراوانی اشاره شده باشد، عیار روایت‌مندی در آن قطعه بالاتر است (پرینس، ۱۳۹۱: ۱۵۳). این پی‌رفت‌های زمانی در ایجاد کشمکش‌ها و ایجاد گذار از یک وضعیت به وضعیت دیگر در طی زمان نشان داده می‌شوند. در یک طرح کلی، روایت بازسازی رشته‌ای از رویدادها است که در آن رویدادها به گونه‌ای با معنا در مسیری زمان‌مند بنا به منطق علی به هم پیوسته می‌شوند. ساختار روایت همواره استوار به گزینش عناصر پی‌رنگ است. وقایع به خودی خود مواد خام روایات نیستند و تاریخ

نگار بر اساس گزینش روایی آن‌ها را به صورت مواد در نظر می‌گیرد و آن‌ها را در پی یکدیگر می‌گذارد. نظام کلی پی‌رفت‌ها در روایات به شکل زیر است:

وضعیت نخست ← دگرگونی یا گذار ← رسیدن به وضعیت پایدار / بازگشت به وضع نخست ← پایان

۳.۲. تمامیت و دارا بودن ویژگی غایت‌شناختی در جهت روایات: همان‌طور که در بالا گفته شد، روایت از یک مجموعه وضعیت به وضعیتی دیگر می‌رود. آغاز روایت اغلب پایان آن را تا اندازه‌ای تعیین می‌کند. روایت‌ها بر این اساس دارای تعیین غایت‌شناختی هستند. رویدادها میل به سرانجام دارند. خواندن روایت یعنی انتظار پایان و کیفیت این انتظار همان کیفیت روایت است. حس جهت‌دار بودن روایت موجب روایت‌مندی بیشتر است. هر روایتی که این حس را در مخاطب بیشتر ترغیب کند، روایت‌مندی بیشتری دارد. این که دریا بیم هر روایت تا چه اندازه یک کل منسجم دارای آغاز، میانه و پایان را شکل داده ما را به روایت‌مندی بیشتر نزدیک می‌کند (پرینس، ۱۳۹۱: ۱۵۲-۱۶۳).

۳. تحلیل روایت‌مندی رویداد فتنه‌ی غز

در این جستار، روایات گوناگون رویداد تاریخی «فتنه‌ی غز» (۵۴۸ ق.)، اسارت سلطان سنجر و سرانجام او را بر اساس عناصر مختلف روایت‌مندی که در بالا اشاره کردیم، وامی‌کاویم تا نشان دهیم کدام روایت، از روایت‌مندی بیشتری برخوردار است و از حد گزارش صرف فراتر رفته و به آفرینش ادبی نزدیک‌تر شده است؛ کدام روایت پویا است و با اکنون ارتباط برقرار می‌کند.

۳-۱. گزارش مختصر فتنه‌ی غز

طایفه‌ی غز از ترکمانان مسلمانی بودند که در ناحیه‌ی ماوراءالنهر زندگی می‌کردند. پس از تسلط قراختائیان بر این منطقه، غزان در بلخ ساکن شدند. در پی مشکلاتی که در مسئله‌ی خراج پیش آمد، حضور غزان در این ناحیه با مخالفت امیرقماج - از امرای لشکر سنجر - همراه شد. غزان با فرمان خروج از بلخ موافقت نکردند و هر چقدر پیشنهاد پرداخت پول کردند، صلح ممکن نشد و نبردی میان غزان و امیرقماج در گرفت. سلطان

سنجر از آخرین پادشاهان سلجوقی است که پس از مرگ برادرش، غیاث‌الدین محمد در ماوراءالنهر به پادشاهی رسید و حدود چهل سال در جایگاه سلطنت باقی ماند که چهار سال آن در اسارت ترکان غز بوده است. بعد از شکست امیرقماج، او دستور ترک بلخ را به غزان داد و آن‌ها با پیشنهاد پرداخت پول عذرخواهی کردند تا سنجر نیز آنان را به حال خود واگذارد؛ اما سنجر نپذیرفت و به سوی غزان لشکرکشی کرد. او در سال ۵۴۸ ق. در جنگ با ترکان غز متحمل شکست سختی شد و به اسارت آنان درآمد. سنجر حدود چهارسال در اسارت آنان بود. او در سال ۵۵۱ ق. روزی که غزان به شکار رفته بودند و او را نیز همراه خود برده بودند، از فرصت استفاده کرده و خود را به کنار رود جیحون رسانیده و به مرو گریخت. او پس از رسیدن به مرو بر اساس گزارش‌ها دچار بیماری‌های روحی و ضعف جسمانی شد و یک سال بیشتر زندگی نکرد و سرانجام در سال ۵۵۲ ق. در سن ۷۲ سالگی درگذشت. (ر.ک به: سلجوق‌نامه، ۱۳۳۲: ۴۸ - ۵۲، راحة الصدور، ۱۳۸۵: ۱۸۵-۱۷۷، مسامرة الاخبار، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۳)

۲-۳. تحلیل روایات سه‌گانه

الف) توصیف: برای تحلیل چگونگی توصیف در تحلیل روایات، به سه حوزه‌ی زمان، مکان، و شخصیت‌ها می‌پردازیم.

۱. زمان: ظهیرالدین نیشابوری زمان را به چند صورت در روایت نشان داده است: در آغاز روایت، راوی زمان دقیق روایت را با ذکر سال رویداد مشخص می‌کند و این کار مخاطب را از سردرگمی می‌رهاند: «و در آخر ثمان و اربعین و خمسمائه واقعه اقوام غوز بود» (سلجوق نامه، ۴۸). سپس برای مشخص کردن دقیق‌تر زمان، واقعه‌ی مشهور وفات سلطان مسعود را به زمان ذکر شده به عنوان نقطه عطف علاوه می‌کند: «از وفات سلطان مسعود یک سال و نیم گذشته بود» (همان، ۴۸). در ادامه، در چند موضع، راوی از بازه‌های زمانی که طول زمان را نشان می‌دهد، بهره می‌گیرد: هنگام شرح رویداد فتنه، به بازه‌ی زمانی سه روزه‌ای اشاره می‌کند که غزان مرو را غارت کردند: «و شهر مرو که دارالملک بود، ... بغارتیدند به سه روز متواتر» (همان، ۵۰). برای اشاره به اسارت سنجر و حالات جسمی و روحی او در اسارت بازه‌ی زمانی رویداد را نشان می‌دهد: «بعد از دو سه ماه

فکر بی نوائی و اندیشه قلب منازل برو مستولی شد...» (همان، ۵۰)، «سنجر تا دو سال و نیم در میان ایشان مقید بماند.» (همان، ۵۰). در جای دیگر، بازه‌ی زمانی عمر و سلطنت سنجر را دقیقاً بیان می‌کند: «مدت عمرش هفتاد و دو سال و اند ماه و پادشاهی شصت و یک سال از آن بیست سال در ملک خراسان و چهل و یک سال در سلطنت جهان...» (همان، ۵۲). در مثالی دیگر، ذکر اوقات شرعی - که در سنت ادبی ایران برای بازنمایی زمان متداول است - در این روایت دیده می‌شود. اهمیت بازنمایی هنگام وقوع رویدادها با ذکر ساعت شرعی و زمان انجام واجبات دینی نشان از اهمیت موضوع در نظام باورهای راوی است: «نماز شام که غزان از شهر برفتندی بیرون آمدندی و همسایگان را هر جا جمع شدندی و تفحص احوال خود می‌کردند تا غوزان چه فساد کرده‌اند...» (همان، ۵۰).

در سطح توصیف زمان، راحة‌الصدور امتیازی بر سلجوق‌نامه ندارد و چون اساس کار راوندی بر اقتباس است، توصیفات زمان، مکان و شخصیت‌ها تا حد زیادی منطبق بر روایت ظهیرالدین نیشابوری در سلجوق‌نامه پیش می‌رود و اندک تفاوتی در این سطح وجود دارد. به طور مثال، در بیان زمان رویدادها، راوندی از تکنیک بیان زمان دقیق، اشاره به بازه‌ی زمانی رویدادها و استفاده از زمان شرعی برای بیان وقت بهره می‌گیرد: «و در آخر سنه ثمان و اربعین و خمس مائه حادثه غز بود» (راحة‌الصدور، ۱۷۷). هم‌چنین در ذکر رویداد مرگ سنجر می‌گوید: «آخر امراض و منقض اغراض بود، سنه احدی و خمسين و خمس مائه از دنیا برفت ...» (همان، ۱۸۵). مشخص کردن بازه‌ی زمانی در بیان رویداد فتنه تکنیک دیگر راوندی برای بازنمایی زمان است: «غزان مرو را که دارالملک بوذه بود از روزگار چغری بک و چندین گاه بدخایر و دفاین و خزاین ملوک و امرای دولت آگنده بود سه روز متواتر می‌غار تیدند ...» (همان، ۱۸۰)، هم‌چنین در بیان وضعیت نیشابور بعد از مدت زمان فتنه: «و بعد از دو سه سال نیشابوری بدان مجموعی و آراستگی چنان شد که هیچکس محلت خود باز نشناخت» (همان، ۱۸۰) و در مثالی دیگر، ذکر ساعت شرعی برای نشان دادن زمان خروج غزان را می‌بینیم: «چون نماز شام غزان از شهر بیرون رفتندی مردم بیامدندی تا غزان چه کرده‌اند و چه برده ...» (همان، ۱۸۰).

روایت آقسرایبی در مقایسه با دو روایت دیگر، از ایجاز کامل برخوردار است. در طول این روایت زمان مانند دو روایت دیگر به اشکال مختلف بازتاب نیافته است. تنها موردی که به زمان در این روایت فشرده و کوتاه اشاره‌ای رفته است، در آغاز آن است که به بازه‌ی زمانی بیست ساله‌ی حکومت سنجر در خراسان اشاره می‌کند: «مدت بیست سال در زمان برادران در ملک خراسان پیداشاهی اقامت کرد و مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بر وی خروج کرد و منهزم شد...» (مسامره‌ الاخبار، ۲۲).

۲. مکان: در بازنمایی مکان روایات که از عناصر توصیفی مهم است، ظهیرالدین نیشابوری از اطناب دوری جسته و به ذکر مکان، بدون اشاره به جزئیات بسنده کرده است. هر چقدر اشاره به ویژگی‌های مکان رویداد در روایت بازتولید شده کمتر باشد، به این معنی است که مورخ- راوی فرض کرده که مخاطب او مخاطبی آگاه است؛ ویژگی‌های جغرافیایی نواحی ذکر شده را می‌داند و از تأثیرات آن‌ها بر کیفیت رویداد و خلق و خوی افراد مطلع است؛ لذا در سطح توصیف مکانی، راوی از روایت صرف فاصله می‌گیرد و به سرحد گزارش تاریخی میل می‌کند؛ به طور مثال در توصیف منزلگاه اقوام غز چنین آغاز می‌کند: «و مقام چراخور ایشان بختلان بود از اعمال بلخ...» (همان، ۴۸). در مواردی دیگر، مکان‌ها به عناوین اشخاص و یا اسامی توضیح دهنده‌ی دیگر اضافه شده‌اند و یا در قالب جمله‌ای معترضه، توصیفی بسیار کوتاه ارائه شده است. این کار، شگردی دیگر برای گریز از اطناب و استمرار وضعیت گزارشی در سطح بازنمایی مکان است. هم‌چنین، ارزشی دوسویه نیز به همراه دارد؛ هر دو طرف بدون ذکر جزئیات یکدیگر را توضیح می‌دهند: «امیر سپهسالار قماچ که امیر بلخ بود بخدمت رسید و بدارالملک مرو خانسالار آن حال با وی تقریر کرد...» (همان، ۴۸). در این نوع کاربرد، امیر قماچ به واسطه‌ی بلخ، و بلخ به واسطه‌ی امیر سپهسالار قماچ شناخته می‌شود. می‌بینیم که مرو دارالملک است و دارالملک، مرو. اطلاعی دیگر که از مرو به دست می‌دهد، نام کوشکی است در آن موضع، ایضاً بدون ذکر جزئیات: «سلطان متوجه دارالملک مرو شد و بکوشک اندوانه فرود آمد...» (همان، ۵۱). در اشاره به مکان دفن سنجر هم وی به «دولتخانه» در مرو اشاره می‌کند: «در دولتخانه که به مرو ساخته بود او را دفن کردند» (همان، ۵۱). پس تنها اطلاعی که برای مخاطب این روایت درباره‌ی «مرو» حاصل می‌شود این است که مرو دارالملک بوده و کوشکی در آن قرار داشته به نام «اندوانه» و دولتخانه‌ای نیز در آن بنا

شده بوده که سنجر را در آن دفن کرده‌اند. در جای دیگر، می‌بینیم که هرات به واسطه‌ی جمله‌ی معترضه‌ی «که سوری منیع داشت» هم معرفی و شناخته می‌شود، و هم علتی برای معلول عدم دسترسی غزان به شهر دانسته می‌شود: «غزان با جمله بلاد خراسان این معامله کردند مگر شهر هرات که سوری منیع داشت و نتوانستند شد...» (همان، ۵۱).

راحة الصدور در این سطح نیز به امتیازی بر سلجوق‌نامه دست نیافته و همان توصیفات اندک از مکان بر اساس روایت سلجوق‌نامه مجدداً دیده می‌شود. به طور مثال در توصیف محل زندگی غزان در آغاز روایت عیناً عبارت «و غزان خیلی بودند از ترکمانان، مقام و چراگاهشان بختلان بوذ از اعمال بلخ» (راحة الصدور، ۱۷۷) را نقل می‌کند. در موارد دیگر مانند اشاره به دارالملک بودن مرو و وجود کوشکی در آن موضع، راوندی به ذکر نام بسنده می‌کند و تفاوت تنها در ضبط نام این کوشک است که در راحة الصدور به صورت «اندرابه» آمده است: «روی بدارالملک مرو نهاد و بکوشک اندرابه فروز آمد...» (همان، ۱۸۵). صاحب راحة الصدور نیز همانند ظهیرالدین نیشابوری مکان رویدادها را توصیف نکرده و صرفاً به ذکر نام آن‌ها بسنده کرده است. این موضوع می‌تواند نشان‌دهنده‌ی دو موضوع باشد: اقتباس از سلجوق‌نامه و یا احتمالاً فرض نویسنده درباره‌ی آگاهی مخاطب از مکان‌های مذکور.

در روایت آقسرای، توصیفات روشن و دقیقی از مکان نیز وجود ندارد. اشارات کوتاه و مختصر با ذکر نام مکان‌ها در این روایت دیده می‌شود و راوی هیچ توضیحی درباره‌ی مکان‌های ذکر شده، ارائه نمی‌کند؛ مثلاً در این عبارت تنها اطلاعی که درباره‌ی مکان برداشت می‌شود به واسطه‌ی حکوت سنجر در دورانی بیست ساله است: «مدت بیست سال در زمان برادران در ملک خراسان بیادشاهی اقامت کرد» (مسامره‌الاجبار، ۲۲). در این عبارت نیز صرفاً مخاطب متوجه می‌شود که در ترمذ قلعه‌ای وجود داشته بدون آن که از کیفیت آن اطلاعاتی کسب کند: «چون به حد ترمذ رسیدند در کشتی نشستند و گذر کردند و بقلعه ترمذ رفتند...» (همان، ۲۳). در مجموع، راوی در این روایت از حد گزارش فراتر نمی‌رود.

۳. شخصیت‌ها: شخصیت‌هایی که در روایت ظهیرالدین نیشابوری و راوندی حضور دارند مشابه هستند و تنها تفاوت، در راحة‌الصدر دیده می‌شود که هنگام شرح روز فرار سنجر چند نام را عنوان می‌کند بدون این‌که توضیحی درباره‌ی آن‌ها ارائه کند، مثل مؤید ای‌ابه، قرقود و طوطی بک (راحة‌الصدر، ۱۸۳). شخصیت‌ها در این روایات به نسبت یکسانی معرفی نمی‌شوند و این عدم یکسانی نشان از درجه‌ی اهمیت هر یک دارد. این نسبت، حاصل پیروی راوی- مورخ از الگویی خاص است؛ در این روایت‌ها، بازنمایی ویژگی‌های فیزیکی در توصیف چهره و بازنمایی ویژگی‌های روانی را در توصیف برخی شخصیت‌ها می‌بینیم که حاصل آن، تا حدی انحراف از وضعیت گزارشی تاریخ صرف است. در سوبه‌ی دیگر طیف روایت آقسرای کاملاً گزارشی بوده و شخصیت‌ها نه دقیقاً توصیف می‌شوند و نه اطلاعاتی درباره‌ی آن‌ها ارائه می‌شود. شخصیت‌های حاضر در این روایت‌ها عبارتند از:

- غزان: ظهیرالدین نیشابوری و راوندی، توصیفی مختصر از نسب و منشأ آنان ارائه می‌کنند: «اغوزان خیلی بسیار بودند بترکمانان منسوب و مقام چراخور ایشان بختلان بود از اعمال بلخ...» (سلجوق‌نامه، ۴۸). در راحة‌الصدر نیز توصیفی یکسان می‌بینیم: «غزان خیلی بودند از ترکمانان مقام و چراگاهشان بختلان بود از اعمال بلخ» (راحة‌الصدر، ۱۷۷). در ادامه نیز به خراج دادن آنان اشاره می‌کنند که برای خواننده تا حد زیادی پایگاه و ارتباط آنان را با مرکز سلطنت مشخص می‌کند: «هر سال بیست و چهار هزار سر گوسفند وظیفه بمطبخ خانه سلطان دادندی...» (سلجوق‌نامه، ۴۸)، «هر سال بیست و چهار هزار گوسفند وظیفه بود که بمطبخ سلطان دادندی...» (راحة‌الصدر، ۱۷۷). در روایت رویداد فتنه، با توصیف اعمال ددمنشانه‌ی غزان نیز روبرو می‌شویم: «و شهر مرو که دارالملک بود،... بغارتیدند به سه روز متواتر... نماز شام که غزان از شهر برفتندی بیرون آمدندی و همسایگان را هر جا جمع شدندی و تفحص احوال خود می‌کردند تا غوزان چه فساد کرده‌اند- در شمار نیاید که در آن چند روز چند هزار آدمی بقتل آمده بودند...» (سلجوق‌نامه، ۵۰)، «غزان مرو را که دارالملک بوزه بود از روزگار چغری بک و چندین گاه بذخایر و دفاین و خزاین ملوک و امرای دولت آگنده بود سه روز متواتر می‌غارتیدند... چون نماز شام غزان از شهر بیرون رفتندی مردم بیامزدندی تا غزان چه کرده‌اند و چه

برده، و در شمار نیاید که در این چند روز چند هزار آدمی بقتل آمد...» (راحة-الصدر، ۱۸۴).

در روایت آقسرایبی، هیچ‌یک از این توصیفات دیده نمی‌شود؛ هنگام شرح رویداد فتنه در نهایت فشرده‌گی و اختصار و بدون اشاره به جزئیات چنین می‌گوید: «غزان چون ناامید شدند عورات و اطفال را در پیش کردند و بجان بکوشیدند و بر قلب و جناح سلطان زدند و سلطان را اسیر کردند (اذا انقضت المدة لم ينفع العدة) و از آنجا روی بخراسان آوردند و خلق بسیار شهید کردند...» (مسامرة الاخبار، ۲۳)

- مأمور مطالبه‌ی خراج: نام این شخص در هر سه روایت ذکر نشده؛ اما وجود توصیفات راوی در سلجوق‌نامه و راحة‌الصدر، خواننده را تا حد زیادی با شخصیت او آشنا می‌سازد: «... و کس او رفتی بقبض و استیفاء آن و چنانکه عادت بجبر و تسلط حاشیه سلطان بود شخصی که از قبل خانسالار بمطالبه اغنام می‌رفت بریشان تعدی و زور می‌کرد و در استرداد و استبدال گوسفند ممالکست می‌رفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان می‌نمود و بزبان سفاهت می‌کرد» (سلجوق‌نامه، ۴۸)، «چنانک تسلط و تجبر حاشیه سلطان بوذ این شخص که از قبل خوانسالار می‌رفت بریشان تعدی می‌کرد و در رد و بدل گوسفند ممالکست و مبالغت بیش از حدی می‌نمود» (راحة‌الصدر، ۱۷۷)، همانطور که در این توصیف کوتاه دیده می‌شود، چندین عنصر توصیفی ویژگی روانی و شخصیت مأمور مطالبه‌ی خراج را برای گوینده آشکار می‌کند؛ ضمن این‌که راوی‌ها از حد گزارش پا فراتر نهاده و با جمله‌ی معترضه‌ی «چنانکه عادت بجبر و تسلط حاشیه سلطان بود»، با توسع، اطرافیان مقام سلطنت در این دوره را جابران و ظالمانی می‌داند که عادت به ستم و تحقیر دیگران دارند. در روایت آقسرایبی اشاره‌ای به این شخص نشده و توصیفی صورت نگرفته است.

- خانسالار: در روایت سلجوق‌نامه، با جمله‌ی «خانسالار از آن ندامت غرامت می‌کشید و راتب و وظایف مطبخ از پیش خود ترتیب می‌کرد» (سلجوق‌نامه، ۴۸)، وی شخصی محافظه‌کار - و احتمالاً کمی اندیشناک - معرفی شده است که به جای علاج واقعه سعی در مخفی کردن آن دارد. در راحة‌الصدر توصیفی مشابه می‌بینیم: «خوانسالار حال شنید

معلوم سلطان نیارست کردن، خوانسالار خود غرامت می‌کشید و راتب مطبخ راست می‌داشت» (راحة‌الصدور، ۱۷۷). در روایت آقسرائی، اشاره‌ای به این شخص نشده است.

-امیر قماج: والی بلخ در دوران سنجر معرفی شده است که تا حد زیادی، آتش کینه‌ی غز را شعله‌ورتر می‌کند؛ ولی در مصاف با غز، کشته می‌شود: «قماج که امیر بلخ بود بخدمت رسید و بدارالملک مرو خانسالار آن حال با وی تقریر کرد. قماج سلطان را گفت جماعت اغوز مستولی و غالب شده‌اند و ناهمواری و بیراهی می‌کنند و بولایت بنده نزدیکند اگر خداوند عالم شحنگی ایشان بنده را ارزانی دارد ایشان را مالیده و مقهور گرداند... باستخفاف و اهانت قماج و پسرش ملک‌المشرق با لشگری گران بر سر اغوزان تاختند. غوزان برابر آمدند و مصاف دادند. قماج و پسرش هر دو در جنگ کشته شدند.» (سلجوق‌نامه، ۴۸)، «قماج سلطانرا گفت غزان مستولی شده‌اند و بولایت بنده نزدیک‌اند اگر شحنگی ایشان خداوند عالم ببنده ارزانی دارد ایشان سرزده و مالیده شوند و راتب مطبخ سی هزار گوسفند بسپارم، سلطان ایشانرا اجابت کرد، قماج شحنة بذیشان فرستاد و رسم جنایت خواست، ایشان تن درندادند...» (راحة‌الصدور، ۱۷۸) حضور امیر قماج، در پیش‌برد سیر روایی داستان اهمیت زیادی دارد. توصیف گفتار و بی‌پروایی او هنگام درخواست شحنگی و مصاف با غزان، سیر روایت را پیش می‌برد و وضعیت سکون اولیه را در هم می‌شکند و اضطراب میانی در روایت ایجاد می‌کند. این در حالی‌ست که در روایت آقسرائی به این شخصیت و کنش‌های او اشاره‌ای نمی‌شود.

- امراء ولایت: حضور این شخصیت‌ها در کانون گذار داستان از وضعیت سکون به اضطراب و تنش، بسیار اهمیت دارد؛ ما در بازنمایی شخصیت‌های روایت، سلطان سنجر را در مقابل شخصیت‌هایی چون امراء ولایت می‌بینم که مصمم برای متقاعد کردن وی به جنگ هستند. این ویژگی‌های ذکر شده، خط روایی داستان را پررنگ‌تر از خط گزارشی آن می‌کند: «...خبر این حادثه بسططان رسید امراء دولت بجوشیدند و گفتند مثل این اقدام و اقتحام و اعصار و اغوا نتوان کردن؛ اگر ایشانرا سر باز نزنند تعدی و دلیری زیاده نماید. خداوند عالم را بمدافعت و مخالفت ایشان رکاب همایون بیاید رنجانید و کار دشمن ضعیف خرد نباید داشت...» (سلجوق‌نامه، ۴۹). راوندی به همین ویژگی‌ها در توصیف خود اشاره می‌کند: «... سلطان راضی بوذ بقبول خدمت امرا در آن مبالغت کردند و او را

باجبار بر سر آن داشتند که روی بدیار ایشان نهاد... مثل: ای ملک ملکنه حاشیته و اصحابه اضطربت علیه اموره و اسبابه...» (راحة الصدور، ۱۷۸). در روایت آقسرایبی، امراء ولایت، جماعت خواص نامیده شده‌اند: «آخر الامر جماعت خواص سلطان را بر آن آوردند که روی بدیشان نهاد» (مسامرة الاخبار، ۲۳).

- سنجر: در سلجوق‌نامه، سنجر به چند شکل معرفی می‌شود: ابتدا، در برخوردهایی که سنجر در برابر اطرافیانش دارد و واکنشی که نسبت به رویدادها نشان می‌دهد، وی را شخصیتی منعطف و تا حدی دوری‌گزین از آشوب می‌بینیم. راوی از حد گزارش فراتر می‌رود و وضعیت روانی و اخلاقی او را برای خواننده آشکار می‌کند: «... اکنون بجزیه و شکرانه صد هزار دینار و صد غلام ترک می‌دهیم تا پادشاه از سر گناه و بادافراه ما درگذرد... سلطان بقبول خدمت راضی شد امراء در انکار آن اصرار نمودند و او را بقهر و جبر بر قصد اینان داشتند تا روی بدیار ایشان نهاد» (سلجوق‌نامه، ۴۹). در جای دیگر مجدد بر ترحم سلطان سنجر تأکید می‌کند: «و بزاری و خواری تضرع‌کنان پیش باز آمدند... سلطان را بر ایشان رحم آمد» (همان، ۴۹). در راحة الصدور نیز به همین ویژگی‌ها اشاره کرده است: «سلطان راضی بود بقبول خدمت امرا در آن مبالغت کردند و او را باجبار بر سر آن داشتند که روی بدیار ایشان نهاد... چون سلطان نزدیک ایشان رسید زنان و اطفال خرد را در پیش داشتند و تضرع‌کنان در پیش آمدند سلطان را بریشان رحمت آمد...» (راحة الصدور، ۱۷۸). در سلجوق‌نامه، سنجر با تکیه بر ویژگی‌های برجسته‌ی ظاهری، چونان تابلویی پیش چشم خواننده مجسم می‌شود. «حلیه او گندم‌گون بود آبله‌نشان، تمام محاسن طولانی و عرضانی و بعضی از موی شارب بآبله رفته، پشت و بالا افراشته تمام بالا» (سلجوق‌نامه، ۵۲). نکته‌ای که در توصیف سنجر به عنوان عملی نوآورانه نسبت به سایر آثار در روایت راوندی وجود دارد، معرفی و ارائه‌ی اشعاری است که ممدوحین وی برایش سروده‌اند، از جمله قصاید سید اشرف یکی با مطلع:

هر دم که زند مایه صد عمر دگر باذ
توقیع خداوند جهان نقش ظفر
باذ (راحة الصدور، ۱۸۷)

یا قصیده‌ای از انوری با مطلع:

دل و دست خدایگان باشد

گر دل و دست بحر و کان باشد

(راحة الصدور، ۱۹۶)

علاوه بر کاربرد ارائه‌ی اشعار در شناخت شخصیت سنجر و ارزش تاریخی آن، خواننده متوجه اهمیت شخصیت سنجر نیز می‌شود که برخاسته از بینش و ایدئولوژی راویست. در مجموع، ارائه‌ی مصادیق شعری برای شناخت یک شخصیت را می‌توان از تکنیک‌های توصیفی با ارزش گزارشی در روایت راوندی تلقی کرد.

ب) کشمکش و ایجاد گذار و جهت‌شناختی: در سلجوق‌نامه و راحة الصدور، راوی در بازنمایی روایی این رویداد از یک منطق علی‌پرویی می‌کند؛ به بیان دیگر، نظام علت‌ها و معلول‌ها در روند روایت دیده می‌شود. راوی با در پی هم آوردن حوادث صرفاً به دنبال انتقال جزء به جزء رویداد به خواننده نیست؛ بلکه هدفی بزرگتر را در نظر دارد و آن خلق روایت، مبتنی بر نظام علت‌ها و معلول‌هاست. حاصل این کار آفرینش پیرنگ روایی است که خود موجب نفوذ ایدئولوژی به رویداد و اثرگذاری بر آن می‌شود. در نتیجه دست راوی-مورخ را برای عدول از هنجار تاریخ-نویسی صرف و نزدیکی به خلق ادبی بازتر می‌گذارد. خلق روایت بر پایه‌ی منطق علت و معلولی، خود عامل مهمی در تبیین وضعیت‌های گوناگون در ضمن روایت است. ما در خط روایی این متون، سه وضعیت برجسته را می‌بینیم:

وضعیت نخست «آغاز روایت»: آرامش اولیه، مرحله‌ی پیش از تنش و اضطراب: غزان در ولایت خود هستند و با پرداخت خراج زندگی می‌کنند.

وضعیت دوم «میانه‌ی روایت»: مرحله گذار از آرامش نخستین به مرحله اضطراب و تنش: سرباز زدن غزان از پرداخت خراج مقرر و کشته شدن مأمور و تحریک سنجر توسط امراء دولت برای مصادف با غزان، آغاز درگیری‌ها.

وضعیت سوم «پایان روایت»: رسیدن به وضعیتی پایدار بعد از گذراندن دوران اضطراب و تنش. گزارش سکوت و سکون در شهر با کشتگان فراوان، اسارت سنجر، فرار او و

بازگشت به حالت اولیه و ضعف و بیماری و نزدیکی او به مرگ. مرگ سنجر در پایان روایت، تداعی بازگشت آرامش و سکوت و سکون است.

در سه حالت بالا، با توجه به چیدمان رویدادها توسط راوی متوجه تعین غایت‌شناختی در ماهیت روایت می‌شویم. راوی با شرح دوران آرامش روایت خود را آغاز کرده و سپس با بیان رویداد عدم تحویل چند رأس گوسفند و کشته شدن مأمور وصول خراج، علت اصلی فتنه را ذکر می‌کند. غارت، کشتار، ویرانی و اسارت سنجر همگی معلول علتی دانسته می‌شوند که در آغاز روایت مطرح شده است. در نهایت، با اسارت سنجر از اوج روایت کاسته شده و با شرح ضعف جسمی و بیماری روحی، فرار و در نهایت مرگ او، روایت پایان می‌یابد. راوی در تنه‌ی میانی روایت بیشترین میزان استفاده از عناصر توصیفی را به نمایش می‌گذارد و خط روایی را به بالاترین حد ممکن ارتقاء می‌دهد. سیر روایت با توجه به نظام علی حاکم بر آن، منطقی، منظم و آرام است و راوی در بازنمایی رویداد شتاب‌زده نیست؛ به همین دلیل شاهد تعلیقی روایی در سراسر این متن هستیم که آن را از حد گزارش تاریخی فراتر می‌برد. در مسامره‌ال‌اخبار، با توجه به عدم ذکر علت فتنه، سیر مبتنی بر نظام علت و معلول نیز چندان روشن و مشخص نیست. آغاز، میانه و پایان روایت هم‌چنان در طول روایت دیده می‌شود؛ اما به علت نبودن رویدادهای واسطه، انسجام دو روایت پیشین را دارا نیست.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی میزان روایت‌مندی در این روایات، به ما این امکان را می‌دهد تا میزان نزدیکی هر روایت به گزارش یا آفرینش ادبی و رویکرد راوی را نسبت به ماهیت بازنمایی رویداد بسنجیم. در این جستار سه اثر را برگزیدیم که به ترتیب تاریخ عبارتند از سلجوق‌نامه ظهیرالدین نیشابوری، راحة‌الصدور و آية‌السرور راوندی و مسامره‌ال‌اخبار و مسامره‌ال‌اخبار آقسرائی. برای بررسی میزان روایت‌مندی در روایات سه‌گانه از رویداد تاریخی فتنه‌ی غز، از عناصر برساننده‌ی روایت استفاده کردیم. این عناصر عبارت بودند از: ۱. توصیف (مکان، زمان و شخصیت‌ها)، ۲. کشمکش و گذار از یک وضعیت به وضعیتی دیگر، ۳. تمامیت و دارا بودن ویژگی غایت‌شناختی در جهت روایات و کارکرد زبان. در تحلیل

نهایی با تطبیق عناصر روایی متون با عوامل مؤثر در روایت‌مندی، نتیجه گرفتیم که به طور کل، تاریخ‌نویسی در این دوره بنا به دلایل متعدد ضعیف‌تر از ادوار دیگر است؛ از جمله‌ی این دلایل، عدم تمایل مورخان به ثبت گزارش تاریخی هم‌زمان، عدم حمایت حاکمان سلجوقی از مورخین، و گذار از عصر خرد به عصر عاطفه و حاکمیت ایدئولوژی است. از میان این سه روایت، روایت راوندی در راحة الصدور به دلیل حضور عنصر تعلیق فراگیر، مفصل‌تر از دو روایت دیگر بوده و در عین نگاه دقیق به اثر پیش از خود - سلجوق نامه - از آن بسی فراتر رفته و با استخدام‌های فراوان، از روایت، آفرینش ادبی مفصلی ترتیب داده است. روایت سلجوق‌نامه در سطح بعدی قرار می‌گیرد و نمایان‌گر سیالیت راوی میان دو سویه‌ی گزارش و آفرینش، با میل بیشتر به آفرینش ادبی است. در سطح بعدی، روایت آقسرای را در کمال ایجاز می‌بینیم که در کم‌ترین حد روایت‌مندی نیز قرار دارد و بیشتر به گزارش رویداد تمایل نشان داده تا آفرینش ادبی. عوامل متعددی در کم‌رنگ بودن روایت‌مندی در این اثر وجود دارد که یکی از آنها احتمالاً فاصله‌ی زمانی و مکانی بیشتر آقسرای را از رویداد که موجب عدم تمایل وی به بازتاب ایدئولوژی در روایت شده است.

تعارض منافع

نویسندگان هیچ گونه تعارض منافی ندارند.

ORCID

Shirin Roshani  <http://orcid.org/0009-0008-9999-7854>

Habibollah Abbasi  <http://orcid.org/0000-0002-5578-4856>

منابع

- آقسرای، محمود بن محمد، (۱۳۶۲)، *مسامره الاخبار و مسایره الاخبار یا تاریخ سلاجقه*، به اهتمام دکتر عثمان توران، تهران: انتشارات اساطیر
- احمدی، بابک، (۱۳۹۱)، *رساله تاریخ: جستاری در هرمنوتیک تاریخ*، تهران: انتشارات مرکز اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۸)، *آنگاه پس از تندر، منتخب هشت دفتر شعر*، تهران: سخن.
- پرینس، جرالد، (۱۳۹۱)، *روایت‌شناسی: شکل و کارکرد روایت*، ترجمه محمد شهباز، تهران: انتشارات مینوی خرد
- تامس، برانون، (۱۴۰۰)، *روایت: مفاهیم بنیادی و روش‌های تحلیل*، ترجمه حسین پاینده، تهران: انتشارات مروارید
- تولان، مایکل، (۱۳۹۳)، *روایت‌شناسی: درآمدهای زبان‌شناختی - انتقادی*، ترجمه دکتر سید فاطمه علوی و دکتر فاطمه نعمتی، تهران: انتشارات سمت
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۸۵)، *راحة الصدور و آیه السرور*، به تصحیح محمد اقبال، تهران: انتشارات اساطیر
- صدقی، ناصر، (۱۳۹۳)، *تاریخ نگاری در ایران عصر سلجوقی*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام علی‌پور، مصطفی، و عباسی، حبیب‌الله، (۱۴۰۱)، «گونه‌های تأثیرپذیری در روایت فتنه‌ی غز با رویکرد بینامتنی»، *زبان و ادبیات فارسی (مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی)*، ۹۲/۳۰، صص ۱۷۱ - ۱۹۰
- کلارک، الیزابت ا.، (۱۳۹۷)، *تاریخ، متن، نظریه: مورخان و چرخش زبانی*، ترجمه دکتر سید هاشم آقاجری، تهران: انتشارات مروارید
- میثمی، جولی اسکات، (۱۳۹۷)، *تاریخ نگاری فارسی: سامانیان، غزنویان، سلجوقیان*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی
- نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، *سلجوق‌نامه*، تهران: نشریات کلاله خاور
- کاهن، کلود (۱۳۸۰)، *تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره

References

Mahmoud -ibn Muhammad, Aghsarayi. (1362), *Mosamarat Al-Akhbar va Mosayerat Al-Akhyar*, Touran, Osman, Tehran, Asatir publication. [In Persian]

- Ahmadi, Babak. (1391), Resale-ye Tarikh: A study on the hermeneutics of History, Tehran, Markaz publications. [In Persian]
- Akhavan Sales, Mahdi. (1378), Angah pas az Tondar: A Compilation of eight poetry books, Tehran, Sokhan publication. [In Persian]
- Prince, Gerald. (1391), Narratology: The form and functioning of Narrative, Translated by Mohammad Shahba, Tehran, Minouye Kherad publication. [In Persian]
- Thomas, Bronwen. (1400), Narrative: The Basics. Translated by Hossein Payande, Tehran, Morvarid publication. [In Persian]
- Toolan, Michael. (1393), Narrative: A Critical Linguistic Introduction, Translated by: Dr. Fatemeh Alavi & Dr. Fatemeh Nemati, Tehran, Samt Publication. [In Persian]
- Ravandi, Muhammad -ibn Ali -ibn Suleyman. (1385), Rahat al-Sodour va Ayat al-Suror, Iqbal, Muhammd, Tehran, Asatir publication. [In Persian]
- Sedghi, Naser. (1393), Historiography in Iran during the Seljuq dynasty, Tehran, Research center for Islamic History. [In Persian]
- Alipour, Mostafa & Abbasi, Habibollah. (1401), An Intertextual Approach to the Types of Influence in the Narrative of Ghaz Riot. Persian Language and Literature 2022; 30 (92) :171-190.
- Clark, Elizabeth A. (1397), History, Theory, Text: Historians and the Linguistic Turn, Translated by Seyed Hashem Aghajari, Tehran, Morvarid publication. [In Persian]
- Meisami, Julie Scott. (1397), Persian Historiography, translated by Muhammad Dehghani, Tehran, Mahi publication
- Neishaburi, Zahir-al din. (1332), Saljuq nameh, Tehran, Kolaleh khavar
- Cahen, Claude. (1380), Historiography during the Seljuq Dynasty, Translated by Yaghub Azhand, Tehran, Gostareh publication

استناد به این مقاله: نام خانوادگی نویسنده اول، نام. (سال). عنوان مقاله. عنوان نشریه (ایتالیک)، سال (شماره)، ص
آغاز-ص پایان.



Name of Journal is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.